

نشریه علمی پژوهشی

پژوهشنامه ادبیات تعلیمی

سال دهم، شماره سی و هشتم، تابستان ۱۳۹۷

تحلیل تطبیقی آیین کشورداری در شاهنامه و تلماک

دکتر احمد رنجبر* - بهناز شکوری**

چکیده

شاهنامه حکیم فردوسی از آثار حماسی طراز اول در ادب فارسی است و با آثار برجسته ادب جهانی می‌تواند برابری کند. این کتاب حاوی اطلاعات مهمی از آغاز آفرینش تا زمان مؤلف است و می‌توان موضوعات فراوانی از آن را با آثار مشهور و برتر ادب جهانی مقایسه و بررسی کرد. یکی از آثار معروف جهان، تلماک اثر فنلون فرانسوی است که کتابی حماسی تعلیمی شمرده می‌شود. در شاهنامه نیز افزون بر حماسه، می‌توان تعالیم و آموزه‌های اخلاقی بسیاری را مشاهده کرد. از این رو، می‌توان موضوعات مشترکی را در تطبیق دو اثر شاهنامه و تلماک جست. یکی از موضوعات مشترک در دو بخش حماسی و تعلیمی، «آیین کشورداری» است که در هر دو اثر جلوه خاصی دارد. مهم‌ترین پرسش مطرح در این جستار این است که کدام‌یک از دو اثر، در بُعد اخلاقی و تعلیمی غنی‌تر است؟ بدین نتایج رسیده‌ایم که اولاً هرچند شاهنامه و تلماک در موضوع کشورداری، در هر دو زمینه حماسه و تعلیم سخنان مشترکی دارند، می‌توان برتری شاهنامه را در هر دو

* استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز ahmad.ranjbar.v@gmail.com

** دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران مرکز behnaz_sh@hotmail.co.uk

تاریخ پذیرش ۹۷/۱/۱۹

تاریخ وصول ۹۶/۱۰/۷

حوزه بر تلماک مشاهده کرد. ثانیاً آیین کشورداری در شاهنامه معمولاً بر اصول و مبانی دینی استوار است، در حالی که در تلماک دین در کشورداری مطرح نیست. ثالثاً آیین کشورداری در شاهنامه معمولاً در قالب سفارشی از شاهان پیشین برای شاهان پسین است و جنبه حماسی و حکم و اجبار در آن بیش از تلماک است که در قالب گفت‌وگوی دوسویه بین مانور و تلماک با جنبه تعلیمی ارائه شده است.

واژه‌های کلیدی

شاهنامه، تلماک، فردوسی، فنلون، آیین کشورداری.

۱. مقدمه

بی‌تردید توجه ایرانیان باستان به مقوله‌های سیاسی و اخلاقی در سرتاسر نوشته‌هایی که از آنان به یادگار مانده، آشکار است. از زمانی که هرودوت روایتی تاریخی از ایران نگاشت تا زمان مورخان عصر اسلامی، همواره بر این نکته پای فشرده‌اند که ایرانیان در زمینه حکومت‌داری و دولت‌سازی، قومی شهره‌عام و خاص بوده‌اند. از قدیم تا امروز، یونانیان را مردمانی می‌دانند که در کار فلسفه‌ورزی بودند و ایرانیان را مردمانی می‌دانند که در کار آیین حکومت‌داری بوده‌اند. لذا این توجه به سیاست و حکومت‌داری، باعث ایجاد یک سنت کهن در باب اندرزنامه‌نویسی و سیاست‌نامه‌نویسی و... شد. توجه به این نکته بسیار مهم است که بر پایه برخی از مهم‌ترین متون پهلوی، ایرانیان قومی اخلاق‌مدار و دین‌گرا بودند که مسائل اخلاقی و آیین کشورداری را در قالب پند و اندرز بیان می‌کردند. در تقسیم‌بندی متون پهلوی، پربرترین بخش مربوط به اندرزنامه‌هاست. آیین‌نامه‌هایی رواج داشتند که در آنها برحسب موضوع در باب سیاست‌ورزی شهیاران و پادشاهان، فنون جنگی، آداب نامه‌نگاری، شیوه‌های بازی، اخلاق اجتماعی، آداب خوردن و آشامیدن و

بسیاری دیگر از مواردی که به زندگی فردی و اجتماعی مربوط می‌شد، راهنمایی‌های خردمندان‌ای وجود داشت که با بیانی متین و مستدل ارائه شده بود. اما یادآوری این موضوع ضروری است که این آیین‌نامه‌ها نیز «شامل رسوم و عادات متداول و مربوط به آداب‌دانی طبقات اشرافی جامعه ساسانی بود» (زرین‌کوب، ۱۳۷۴: ۷۵).

این سنت اندرزنامه‌نویسی با سقوط ایران به دست اعراب فراموش نشد، بلکه در ادب و حکمت اسلامی ایرانی پدیدار شد. نمونه عالی چنین تأثیری را می‌توان در *شاهنامه* فردوسی مشاهده کرد. اصول جوانمردی، عدالت، خرد، نگاه داشتن حد، رعایت صلاح عامه و... اموری هستند که در حماسه بزرگی چون *شاهنامه*، بارها از آن‌ها یاد شده است. این اصول اولیه حکومت‌داری خوب، به نوعی مختص قوم ایرانیان است؛ زیرا خواهیم دید که حماسه بزرگی چون *تلماک*^۱ با وجود تأیید بزرگی و شکوهش، به سبب مضامین بلند اخلاقی، اجتماعی و سیاسی، هرگز به پای *شاهنامه* به مثابه اثری جامع در این زمینه نمی‌رسد. بی‌تردید مبحث اصلی در *تلماک*، پرورش و تعلیم است و این کتاب یک بیانیه سیاسی ضد استبداد است. در واقع ماجراهای *تلماک* یک رمان ماجراجویانه است که به قصد آموزش به شاگردان درباری (شاهزاده‌ها) به تحریر درآمد و در سال ۱۶۹۹ منتشر شد.

در باب پیشینه پژوهش می‌توان گفت که ماجراهای *تلماک* با برخی از آثار تعلیمی فارسی مثل *قابوس‌نامه* و *گلستان سعدی* در حوزه ادبیات تعلیمی قابل بررسی است و در حال حاضر تنها نمونه آن را می‌توان در پایان‌نامه *مقایسه تطبیقی رویکردهای اخلاقی قابوس‌نامه و تلماک* (زارعی، ۱۳۹۱) مشاهده کرد؛ از این پایان‌نامه نیز مقاله‌ای با همین عنوان استخراج و در هشتمین همایش *زبان و ادبیات فارسی* چاپ شده است (نک: جعفری قریه‌علی و زارعی، ۱۳۹۴: ۵۷۹-۵۹۹). با وجود این، در باب آیین کشورداری در *شاهنامه* و متون حماسی دیگر، تاکنون مطالب بسیاری به صورت مقاله یا پایان‌نامه چاپ

شده است که «آیین کشورداری در گرشاسنامه اسدی طوسی» (کاظمی پور، ۱۳۹۴) و آیین کشورداری، رهبری، سیاست و سفیری در شاهنامه فردوسی (ارورعی، ۱۳۸۸) از آن جمله است. البته این موضوع را می توان به صورت عام در بسیاری از کتاب هایی که درباره شاهنامه یا اندیشه فردوسی نوشته شده، مشاهده کرد.

اما آنچه ضرورت وجود چنین پژوهشی را ایجاب می کند، این است که در هیچ یک از منابع، به موضوع «تعلیم کشورداری» در شاهنامه و تلماک به صورت تطبیقی پرداخته نشده است. هدف نویسندگان این است که شاهنامه و تلماک را از این نظر به روش تحلیل محتوا بررسی کنند. فرضیه پژوهش نیز این است که در شاهنامه، حکیم فرزانه توس به شاهان و مخاطبان خود، ضمن توصیه ها و اندرزهای حکمی، آشکارا به رعایت آیین کشورداری اشاره می کند؛ آیینی که مبتنی بر اصول مذهبی است و حکمرانی با «دین»، «دیانت» و «دینداری» عجین شده است؛ درحالی که در تلماک، نویسنده در قالب نصایح پدران، مخاطب را به رعایت برخی از اصول کشورداری دعوت و توصیه می کند و رعایت دین خاصی مطرح نیست.

۲. حماسه

حماسه^۲ در لغت به معنی دلاوری و شجاعت است: «الحماسة: الشجاعة والسَّدَّة» (ابن فارس، بی تا، ج ۲: ۱۰۴) و در اصطلاح، «حماسه نوعی از اشعار وصفی است که مبتنی بر توصیف اعمال پهلوانی، مردانگی ها، افتخارات و بزرگی های قومی یا فردی باشد، به نحوی که شامل مظاهر مختلف زندگی آنان گردد» (صفا، ۱۳۶۹: ۳). شعر حماسی داستان دلاوری ها و افتخارات یک قوم و ملت در طول تاریخ گذشته آن هاست. با این تعریف، «حماسه شعری است داستانی روایی با زمینه قهرمانی و صبغه قومی و ملی که حوادثی بیرون از عادت در آن جریان دارد» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۲: ۹).

بنابراین، حماسه یا شعر حماسی^۳ شعری است که دست‌کم چند ویژگی دارد؛ از جمله: ۱. یک شعر روایی بلند است؛ ۲. موضوعی کاملاً جدی دارد؛ ۳. با زبانی رفیع و لحنی بسیار ادبی بیان می‌شود؛ ۴. موضوع آن قهرمانی است خداگونه که سرنوشت یک قبیله یا حتی یک ملت را در دست دارد (برای آگاهی از دیگر مشخصات حماسه، نک: شمیسا، ۱۳۸۱: ۷۵-۸۶).

۳. حماسه شاهنامه

اگرچه عموماً شاهنامه را از میان انواع ادبی مختلف، در زمره حماسه‌های منظوم دسته‌بندی می‌کنند (نک: همان: ۷۴)، «بخش دیگری از اشعار و روایات شاهنامه، جنبه اندرزی و تعلیمی دارد» (یاحقی، ۱۳۶۹: بیست‌وهشت و بیست‌ونه) که نباید از آن غافل بود. البته غلبه حماسه بر انواع ادبی دیگر در شاهنامه، باعث شده که از ابتدا شاهنامه در نوع ادبی «حماسه» دسته‌بندی شود و همه ما فردوسی را شاعری «حماسه‌سرا» بدانیم؛ گویا «صدای چکاچک شمشیر رستم، شیهه رخس و برخورد گرز و تیر با خود و جوشن که در دیدار از صحنه‌سازی‌های جنگی این هنرآفرین به گوش می‌رسد، آن‌قدر است که ما را از شنیدن اندرزهای دانشمندان‌ای که در خلال داستان‌ها می‌گوید، مانع شده است» (زرین‌کوب، ۱۳۵۳: ۱۰۵).

۴. حماسه تلماک

تلماک را فنلون^۴ فرانسوی در سال ۱۶۹۹ (حدود ۶۰۰ سال پس از شاهنامه فردوسی) نوشت. این کتاب «تقلیدی است از دوره قدیم... حتی در انشای خود از حماسه هومر تقلید نموده و بدین جهت، تلماک تا حدی ملال‌آور شده است» (سپهبدی، ۱۳۲۹، ج ۱: ۱۳۰). محتوای کتاب ماجرای پسر اولیس، قهرمان ترواست که به‌دنبال پدر گمشده‌اش

همراه با استادش مانتور^۵ به سفرهای دورودراز می‌رود. مانتور که در واقع ایزدبانوی عقل و خرد است، خود را به ظاهر پیرمردی خردمند تبدیل کرده است که همراه با شاهزاده جوان به تعلیم و تربیت او می‌پردازد. تلماک جوانی است خام و آتشین خوی که در جست‌وجوی پدر هر خطری را به جان می‌خرد و بی‌پروا خود را در هر دامی می‌اندازد و همواره در هر لحظه پرخطر، مانتور تلماک را از کژروی بازمی‌دارد و به کارهایش سامان می‌بخشد. این کتاب سراسر از پند و اندرزهای خودسازی است و شاهزاده جوان را برای نشستن بر تخت فرماندهی آموزش می‌دهد. شرط مهمی که فنلون برای انتخاب پادشاه مطرح می‌کند، تسلط بر نفس است. هر کس باید فرمانده وجود خویش باشد. پادشاهی می‌تواند بر دیگران به نیکی و درستی حکومت کند که حاکم بر نفس خویش باشد. فنلون در شرط انتخاب پادشاه از زبان تلماک می‌گوید: «مردی را مجوید که در بازی‌هایی که به یاری آن‌ها تن و جان مردمان را می‌آزمایید، بر دیگران چیرگی جسته است، بلکه کسی را بجوید که بر نفس خویش پیروز گردیده است و آن را در هم شکسته است» (فنلون، ۱۳۹۰: ۱۱۸).

علاوه بر این، مترجم تلماک در مقدمه، این کتاب را هم‌سنگ و هم‌رتبه کتاب تعلیمی *قابوس‌نامه* قرار داده است که در آن فنلون «در سیمای فرزانه‌ای اندیشمند، جوانی نوخاسته و خام‌اندیش را پند می‌گوید که روزگاری بر اورنگ فرمانروایی کشوری بزرگ برخواهد نشست» (همان: ۱). بنابراین می‌توان گفت «این کتاب، رمانی است تربیتی» (سپهبدی، ۱۳۲۹، ج ۱: ۱۳۰). در حقیقت تلماک هم‌زمان اثری حماسی، اخلاقی و تربیتی (تعلیمی) و نیز «هجوی سیاسی» (همان) است و موضوع تعلیم و حماسه در آن در هم تنیده‌اند؛ چنان‌که در سبک خراسانی از ادب فارسی نیز این دو مضمون هم‌پا و همراه هم هستند و در حماسه‌ای مثل *شاهنامه* می‌توان آموزه‌های تعلیمی و سیاسی را نیز مشاهده کرد. فنلون در کتابش، سفرهای پی‌درپی تلماک را حکایت می‌کند که همراه با مانتور که در واقع الهه‌ای به نام *مینرو*^۶ است، همراه می‌شود. برای فنلون نوشتن این کتاب بهانه‌ای بود تا با

آموزش اخلاق و سیاست در آن دوره، از حکومت لویی چهاردهم انتقاد و او را هجو کند. از نقطه نظر دیگر، این اثر تأثیر عمیقی در پرورش افکار فلسفی قرن هجدهم برجای گذاشته است؛ به گونه‌ای که ژان ژاک روسو می‌گفت: «اگر فنلون زنده بود، من درصدد نوکری او برمی‌آمدم تا پیشخدمت حضورش شوم» (همان: ۱۳۱). از این نظر، «بسیاری از نویسندگان قرن هجدهم فنلون را نیا و پیش‌قدم خود می‌دانستند» (همان: ۱۳۴).

۵. آیین کشورداری در شاهنامه و تلماک

در این نوشتار، تلاش بر این است تا برخی از ویژگی‌های اصلی پند و اندرزهای سیاسی و حکومتی حماسه‌های شاهنامه و تلماک که مبتنی بر آیین حکومت‌مداری است، بررسی شود؛ از این رو ضمن بیان شواهدی از این دو اثر در باب اندرزهای سیاسی و حکومتی، تلاش شده است تا بر مبنای این ویژگی‌ها، شناختی تطبیقی از هر دو اثر حماسی به دست آید.

۱-۵. دادگری در تلماک و شاهنامه

در ادب فارسی، کمتر کتابی همچون شاهنامه به مسئله داد و دادگری پرداخته است. عدالت لازمه حکومت‌های ایرانی در شاهنامه است و شاید بتوان گفت داد بیش از هر موضوع دیگری مورد تأکید حکیم فردوسی است؛ زیرا از نظر او، «عدل و داد جوهره و چکیده همه خوبی‌ها و شایستگی‌های انسان است. از این رو، شاهنامه را می‌توان در حرف و حدیث داد و دادگری و تاریخ ستیز داد اهورایی و بیداد اهریمنی خلاصه کرد» (حمیدیان، ۱۳۸۳: ۹۴). در بررسی پند و اندرزهای سیاسی و حکومتی، یکی از اساسی‌ترین اندرزها در هر دو اثر حماسی شاهنامه و ماجراهای تلماک که بدان پرداخته شده، دادگری است. داد در شاهنامه «یک اصل اخلاقی نیست، توصیه و یا آرزو هم نیست. داد در شاهنامه مفهومی است روشن در شیوه کشورداری» (کویر، ۱۳۹۰: ۸۱). در

واقع «نخستین شرط پادشاهی و لازم‌ترین صفت برای پادشاه، دادگری است» (ریاحی، ۱۳۷۵: ۲۱۱). علاوه بر خرد، داد از جمله واژگانی است که در شاهنامه بسیار به کار رفته است. دادگری یکی از سازنده‌ترین بنیادها و بیدادگری یکی از مخرب‌ترین آسیب‌های حکومتی است. درباره این دو اصل بنیان‌کن و آسیب‌زننده کشورداری، در شاهنامه و ماجراهای تلماک اشارات فراوانی شده است. دادگری و بیدادگری سرچشمه اصلی پند و اندرزهای حکومتی در این دو اثر برجسته حماسی است؛ چراکه با بررسی این دو صفت پی می‌بریم که دادگری و بیدادگری با خود صفات پسندیده و نکوهیده دیگری را به همراه می‌آورد که آن صفات در مجموع، پایه‌های اصلی و تأثیرگذار در امور کشورداری را پی‌ریزی می‌کند. از بررسی بیش از ۱۳۰۰ بیت شعر در زمینه کشورداری می‌توان نتیجه گرفت که فردوسی سخت به این معتقد بوده که تمام افراد اجتماع از هر طبقه و منصبی، اعم از پادشاه و عامی باید دادگر باشند و «اگر شاهانی را می‌ستاید، شاهانی هستند که با عدالت و انصاف و مردم‌دوستی سلطنت کرده‌اند؛ چون فریدون، کیخسرو و...» (همان: ۲۱۳). اجرای عدالت و داد در هر دوره‌ای از ادوار تاریخ، یکی از مهم‌ترین مسائل کشورداری بوده که موجبات راحتی و آسودگی مردم آن کشور را فراهم آورده است:

چو خسرو به بیداد کارد درخت بگردد از او پادشاهی و بخت

(فردوسی، ۱۳۹۱، ج ۴: ۸)

چو بیدادگر پادشاهی کند جهان پُر ز گُرم و تباهی کند

اگر پشه از شاه یابد ستم روانش به دوزخ بماند دژم

(همان، ج ۸: ۲۴۵۷)

یادآوری می‌شود که بیداد، پایان کار پادشاهی است:

چنین گفت نوشیروان قباد که چون شاه را سر بیچد ز داد

کند چرخ منشور او را سیاه ستاره نخواند ورا نیز شاه

(همان، ج ۷: ۱۹۲۱)

چنین هم چو شد شاه بیدادگر جهان زو شود پاک زیر و زبر

(همان: ۱۹۸۷)

در ماجراهای تلماک بر «عدل و داد» نیز تأکید می‌شود و نویسنده «صفت دادگری را از جمله صفات لازم برای پادشاه می‌داند و در مقابل، بیدادگران را عامل تباهی معرفی می‌کند» (نک: جعفری قریه‌علی و زارعی، ۱۳۹۴: ۵۸۴). این دادگری بیشتر در «تداوم قدرت و رفاه انسان و به‌ویژه طبقه حاکم» مشهود است (نک: همان). از نظر نویسنده تلماک، «شاهانی که تنها در اندیشه آن‌اند که مردمان را از خود بهراسانند و آنان را در هم کوبند تا بیش از پیش فرمانبردارشان گردانند، داس‌های برآن در خرمن هستی آدمیان‌اند» (فنون، ۱۳۹۰: ۵۳)؛ از این رو می‌گوید: «آیا بس ارزنده آن نیست که دادگستر و میان‌ه‌رو باشیم تا آنکه از جاه‌جویی خویش یا خطرهایی بسیار و در میانه تیره‌روزی‌هایی گریزناپذیر پیروی کنیم» (همان: ۴۲۳)!

۲-۵. آسایش و ایمنی

در ماجراهای تلماک، مان‌تور می‌گوید مردم سرزمینی که پادشاهی دادگر بر آن‌ها حکم‌فرمایی می‌کند، تا چه اندازه خوشحال‌اند و روزگار به شادی و آسایش می‌گذرانند. وجود پادشاه دادگر، نعمتی از سوی خدایان برای مردم است: «ای خوشا این مردمان به دور از جاه‌جویی، بدگمانی، نیرنگ‌بازی، به شرط آنکه خدایان پادشاهی نیک و مهربان بدانان ارزانی دارند که به هیچ روی، شادی پاک و پیراسته‌شان را برنیاشوبد! اما چه نامردمی دهشت‌باری است که به برآوردن خواست‌هایی سرشار از خودنمایی و جاه‌جویی، بهره‌ها و میوه‌های زمینشان را از آنان به ستم بستانیم؛ بهره‌هایی که تنها در سایه بزرگواری طبیعت و عرق پیشانی به آنان ارزانی داشته شده است! طبیعت به‌تنهایی آنچه را که برای پروردن گروهی بی‌شمار از مردمانی اندک‌جوی و پرتلاش بایسته است، از

سینه بارآور خویش به در می آورد، اما تنها خودپسندی و تن پروری پاره‌ای از آدمیان است که گروهی بسیار را در بینوایی اندوه‌بار درمی افکند» (همان: ۲۵۹).

اما با توجه به عقیده فنلون که در بالا اشاره شد، فردوسی نیز شادی مردم را نتیجه دادگری پادشاه می‌داند:

چو نیکو بُود گردش روزگار خرد یافته یار و آموزگار
جهان روشن و پادشا دادگر ز گردون نیایی فزون زین هنر
(فردوسی، ۱۳۹۳، ج ۵: ۲۳۹۰)

به‌طور کلی، داد و ایمنی همیشه همراه هم هستند. احساس امنیت، آسودگی خیال می‌دهد و مردم در آرامش و مهربانی در کنار هم زندگی می‌کنند:

کرا گوهر تن بُود بانزاد نگوید سخن با کسی جز به داد
نباشد شما را جز از ایمنی نیازم به کردار اهریمنی
(همان: ۲۵۹۱)

فنلون باور دارد که پادشاه برای نیکبختی و سعادت مردم آمده است: «هان! چه مصیبتی است سترگ برای مردی که او را به تلاش در راه نیکبختی مردم برگمارده‌اند که سرور و خداوندگار آن همه مردمان نباشد، مگر تنها برای آنکه به تیره‌روزی و بینوایی‌شان بکشاند» (فنلون، ۱۳۹۰: ۵۳)!

۳-۵. مردم‌داری و انسان‌دوستی

از مهم‌ترین نشانه‌های دادگری، «مردم‌داری» و «انسان‌دوستی» است. مردم سرزمین کِرت^۷ از مان‌تور خردمند، شرط انتخاب پادشاه را می‌پرسند. شرط او برای انتخاب فرمانروا، تنها انتخاب انسانی است که به مردمش عشق بورزد: «مردی را به فرمانروایی بر خویش برگزینید که شما را نیک می‌شناسد؛ مردی که از فرمان راندن بر شما می‌هراسد و تن می‌زند. آن کس که در پی پادشاهی است، آن را به‌درستی نمی‌شناسد. پس کسی که

وظایف خویش را نمی‌شناسد، چه سان به انجام آن‌ها همت برخواهد گماشت؟ چنین کسی تنها از سرِ خودپرستی، در اندیشه فرمانروایی است. پس شما می‌باید مردی را بجوید و بخواهید که تنها به پاس عشق به شما آن را می‌پذیرد» (همان: ۱۱۹).

فنون فرماندهی را با گسترش عدالت و نیکی به مردم و نه با جبر و بیداد توأم می‌داند. استاد فرزانه، مانور، به شاهزاده جوان، تلماک، می‌آموزد که شرط مهم فرمانروایی به دست آوردن دل‌هاست و جز از راه دادگری به دست نمی‌آید: «اقتدار و چیرگی به تنهایی ثمری به بار نمی‌آورد. فرمانبری فرودستان تنها بسنده نیست. می‌باید دل‌ها را به دست آورد» (همان: ۷۱).

از دیدگاه فردوسی، «مشروعیت فرمانروایی... تا هنگامی است که پادشاه و کارگزارانش با داد، خرد و مردم‌دوستی حکومت می‌کنند» (ریاحی، ۱۳۷۵: ۲۱۵). لذا از اندرزه‌های حکومتی فردوسی به پادشاهان، رضایت داشتن مردم از آنان است:

نباید که مردم فروشی به گنج که بر کس نماند سرای سپنج
(فردوسی، ۱۳۹۱، ج ۷: ۱۷۴)

بی‌آزاری و مردمی بهتر است تو را کردگار جهان یاور است
(همان: ۲۰۵۱)

همه مردمی باید و راستی نباید بداد اندرون کاستی
(همان: ۲۲۰۹)

به گیتی به از مردمی کار نیست بدین با تو دانش به پیکار نیست
(همان، ج ۸: ۲۳۷۴)

همچنین برای آزادی مردم از رنج و تعب و نیز کسب آفرین و ستایش آنان به شاهان چنین توصیه شده است:

چو خواهی که آزاد باشی ز رنج بی‌آزار و بی‌رنج، آکنده گنج

بی‌آزاری زیردستان گزین بیای ز هرکس به دادآفرین
(همان، ج ۷: ۱۷۹)

علاوه بر این، هر دو اثر حماسی بر این عقیده‌اند که «پادشاهی و دادگری یعنی در خدمت مردم بودن» و وظیفه خطیر پادشاه باز کردن گره مشکلات مردم است. به تلماک، شاهزاده جوان، آموزش داده شده است که «پادشاهی یعنی وقف مردم بودن» و باید این وظیفه مهم را بر نام‌آوری خود ترجیح دهد. از زبان تلماک می‌خوانیم که به استادش مانتور می‌گوید: «تو به من آموخته‌ای که پادشاهی راستین، پادشاهی که برای مردمش آفریده شده است و سراپا و امدار آن‌هاست، می‌باید بی‌گزندی و پایداری قلمرو فرمانروایی‌اش را بر نام‌آوری و پرآوازی خویش برتر نهد و ارجمندتر شمارد» (فنون، ۱۳۹۰: ۲۳۴).

فردوسی نیز در خدمت مردم بودن و گره‌گشایی از مشکلات آن‌ها را وظیفه اصلی پادشاه می‌داند و «دادخواهی کاملاً جنبه مردمی و همگانی به خود می‌گیرد» (یاحقی، ۱۳۸۸: ۸۸). نمونه‌ای از این آموزش را می‌توان در خدمات جمشید و سخنان انوشیروان عادل یافت. در دوره فرمانروایی جمشید، داروها و عطرها متفاوتی از جمله بان، کافور، مشک خالص، عود، عنبر و گلاب شناخته شد. بسیاری از فن‌های پزشکی کشف و درمان درد مردم معلوم شد. همه این فن‌ها و کشفیات به واسطه مردم‌دوستی جمشید بود که رخ داد:

دگر بوی‌های خوش آورد باز	که دارند مردم به بویش نیاز
چو بان و چو کافور و چون مشک ناب	چو عود و چو عنبر چو روشن‌گلاب
پزشکی و درمان هر دردمند	در تندرستی و راه گزینند
همان رازها کرد نیز آشکار	جهان را نیامد چو خواستار

(فردوسی، ۱۳۹۱، ج ۱: ۴۳)

مانتور، استاد بخرد، در آموزش فرمانروایی به تلماک جوان می‌گوید پادشاه خود باید تابع قانون باشد. حاکم آن نیست که به میل و هوس خود رفتار کند، بلکه ضابطه‌های

سنگینی برایش وجود دارد که باید به آن‌ها عمل کند و «مهم‌ترین قانون، خدمت کردن به مردم» است: «پادشاه که در نیکویی کردن توانی بیکرانه دارد، آنگاه که می‌خواهد بدی کند، دستانش بسته است. او خود باید بردهٔ قانون باشد. آرمان و اندیشهٔ او جز نیکی و بهروزی مردم نیست. او برای مردم ساخته شده است نه مردم برای او» (فنون، ۱۳۹۰: ۱۱).

در شاهنامه نیز «مردم‌دوستی» صفت بارز پادشاه دادگر است. او در پی نیکی است و به مردمش عشق می‌ورزد:

ز یزدان و از ما بدان کس درود که از داد و مهرش بُود تاروپود

(فردوسی، ۱۳۹۱، ج ۵: ۲۲۶۵)

بیدادگری پادشاه علاوه بر مردم، بر همهٔ موجودات نیز اثر می‌گذارد:

ز یزدادی شهریار جهان	همه نیکوی باشد اندر نهان
نزیاید به هنگام در دشت گور	شود بچهٔ باز را دیده کور
بیرد ز پستان نخجیر شیر	شود آب در چشمهٔ خویش قیر
شود در جهان چشمهٔ آب خشک	ندارد به نافه‌درون بوی، مُشک

(همان، ج ۴: ۲۵۳)

در آموزش‌های مانتور به تلماک، پادشاهی می‌تواند مردم‌دوست باشد که خود رنج‌ها کشیده باشد تا بتواند رنج دیگران را درک و با آن‌ها همدردی کند و فرمانروایی که فقط در ناز و نعمت بزرگ شده باشد، درد دیگران را نمی‌فهمد. در ادامه، میانه‌روی در محبت را گوشزد می‌کند؛ چراکه در دوستی، استواری و دلیری را نباید از دست داد و به خواری و زبونی گرفتار شد. مانتور می‌گوید: «ای خوشا آن مردمان که پادشاهی دانا و فرزانه بر آنان فرمان می‌رانند! چنین مردمی در ناز و نوش به سر می‌برند، به کامروایی و بهروزی می‌زیند و آن کسی را که شادکامی و نیکبختی خویش را در سایهٔ کاردانی و مردم‌دوستی او فرا چنگ آورده‌اند، گرامی می‌دارند» (فنون، ۱۳۹۰: ۳۵).

۴-۵. درس گرفتن پادشاه از لغزش‌های خود

از پندهای حکومتی و سیاسی در ماجراهای تلماک، «درس گرفتن پادشاه از خطاها و تیره‌بختی‌های خود» است تا رنج مردم را حس کند و حس نوع‌دوستی در او بیدار گردد. ارزشمندترین تلاش آدمی آن است که صادقانه به خطاهای خود بنگرد و در پی شناخت آن‌ها به درمان لغزش‌های خویش بپردازد. فنلون در پندهای حکیمانه‌اش، رهبری را می‌ستاید که در اندیشه پی بردن به لغزش‌های خود است: «بزرگ‌ترین و نامدارترین مردمان، در سرنوشت و در خُلق و خوی خویش، کژی‌ها و کاستی‌هایی دارند که آنان را درمی‌غلطانند و فرومی‌لغزانند و ستودنی‌ترین آنان، آن کسانی‌اند که یارای شناختن و چاره کردن لغزش‌ها و بیراهی‌های خود را دارند» (همان: ۲۴۱).

در بزم دوم نوشیروان با بوزرجمهر و موبدان، از بوزرجمهر سؤال می‌شود که کار مهم و مشکلی که یک مرد باید بتواند از پس آن برآید، چیست. بوزرجمهر در پاسخ می‌گوید که مشکل‌ترین کار، پی بردن به عیب‌های خود و بهبود بخشیدن به آن‌هاست:

دگر گفت کاندر خردمندمرد هنر چیست هنگام ننگ و نبرد
چنین گفت آن کس که آهوی خویش بیند بگرداند آیین و کیش
(فردوسی، ۱۳۹۱، ج ۵: ۲۳۱۷)

مانتور نیز به شاهزاده جوان می‌آموزد که از ناسازگاری بخت درس بگیرد و او را از اینکه به خطاهایی بزرگ دست زده است، سرزنش نمی‌کند و بر این باور است که همین خطاها به او تجربه‌های گرانبهایی آموخته است: «من از تو خوشنودم. به خطاهایی بزرگ دست یازیده‌ای، اما این خطاها به کار آن آمده است که خود را بشناسی و از خویش در گمان آفتی. گاه بهره‌ای بیشتر از خطاها می‌بریم تا از کردارهای نیک. کردارهای بزرگ و نمایان بادِ غرور در سَرِ آدمی می‌افکنند و خودپسندی خطرناک را در دل او می‌اندازند. خطاها آدمی را به درون او بازمی‌گردانند و خردی را که در کامیابی‌های بزرگ از دست

داده است، بدو بازمی‌آورند» (فنون، ۱۳۹۰: ۴۳۴).

فنون برای مردمی که تبه‌روز و نگون‌بخت هستند، برتری قائل است؛ زیرا آن‌ها می‌توانند دل بر رنج‌های دیگران بسوزند. او از زبان تلماک درباره شاهزادگانی می‌گوید که از سرزمین خود آواره شده‌اند و رنج‌ها کشیده‌اند: «این شاهزادگان که می‌بینی، مردانی مردم‌دوست‌اند. آنان می‌دانند که بی‌مردم‌دوستی، نه پارسایی هست، نه دلیری راستین، نه سرافرازی و نامداری استوار و پایدار. نگون‌بختی درخششی نو را بر سرافرازی مردان بزرگ برمی‌افزاید. اگر آنان هرگز تیره‌روزی را نیازموده باشند، چیزی در آنان کم خواهد بود و نمونه‌هایی از شکیبایی و استواری در برابر رویدادها در زندگی‌شان نخواهد بود. پارسایی رنجبار تمامی دل‌هایی را که گرایشی به پارسایی دارند، نرم خواهد کرد» (همان: ۴۲۵).

۵-۵. خردمندی پادشاه

از اهمیت خرد همین بس که نخستین بیت شاهنامه با خرد آغاز شده است. بخشی جداگانه در وصف و ستایش خرد در ابتدای شاهنامه آمده است و حکیم فردوسی، به‌ویژه در باب شاهان و نظام حکومتی، خرد را همواره داور قرار می‌دهد و از نظام خردمندانه حمایت می‌کند. در واقع می‌توان گفت فردوسی خود «مرد خرد و حکمت و چون‌وچراست و همه‌چیز را با محک خرد ناب می‌سنجد» (یاحقی، ۱۳۶۹: سی‌ویک). از این‌رو، او بهترین صفت شاهان را «خردمندی و دادگری» می‌داند. اگر حکومت‌داری را در شاهنامه چون ساختمانی تصور کنیم، این بنا بر دو پایه استوار است: دین و خرد؛ پادشاه باید بر اساس مذهب و دین عمل کند (نک: ماسه، ۱۳۵۰: ۲۸۲) و دین و شاهی به هم پیوسته‌اند. برای نمونه می‌توان به داستان اردشیر و پسرش شاپور اشاره کرد. آنگاه که اردشیر ۷۸ ساله شد و در بستر بیماری افتاد، دستور داد تا شاپور به نزد او برود تا هم او را جانشین خود اعلام کند و هم پند و اندرزهای سودمندی به او بدهد. به او گفت: عهد و پیمان مرا همیشه به یاد دار و به عدل و داد بپرداز تا بخت با تو همراه شود. پادشاهی همراه دین است و آن دو لازم و ملزوم یکدیگرند. دین در نظر اردشیر از اهمیت خاصی

برخوردار بود. او بر این عقیده بود که پادشاهی بدون توسل به دین پایدار نخواهد ماند. پس دین و پادشاهی نگهبان یکدیگرند.

با این حال، شاهی و دین باید در برابر خرد و با آن مقایسه شوند:

چنان دین و شاهی به یکدیگرند تو گویی که در زیر یک چادرند
 نه بی‌تخت شاهی بُود دین به جای نه بی‌دین بُود شهریاری به پای
 دو دیباست در یکدگر بافته برآورده پیش خرد تافته
 (فردوسی، ۱۳۹۱، ج ۴: ۱۳۸)

فنون در تلماک نیز هم‌عقیده با فردوسی، خرد را نخستین گوهر آفرینش می‌داند؛ حقیقتی کیهانی که از پرتو آن جان‌ها نور می‌گیرند. در گفت‌وگوی مردی سوری به نام حزقیل با مانتور می‌خوانیم: «سپس او با مانتور از آن نیروی نخستین که آسمان و زمین را پدید آورده است، سخن گفت؛ از آن روشنایی ساده، بی‌کرانه و دگرگونی‌ناپذیر که در هر چیز راه می‌جوید و پرتو می‌افکند، بی‌آنکه پاره‌پاره شود؛ از آن حقیقت برترین و کیهانی که تمامی جان‌ها را از پرتو خویش روشن می‌سازد، به همان سان که خورشید تمامی پیکرها را برمی‌افروزد» (فنون، ۱۳۹۰: ۹۳).

تلماک با دیدن سرنوشت شوم پادشاهان در سرزمین‌های دیگر پی می‌برد که پادشاه باید فرمانبردار خرد خویش باشد تا بتواند بر مردم فرمان دهد و «نیز موفقیت حاکم را مشروط به بهره‌گیری او از خرد می‌داند» (نک: جعفری قریه‌علی و زارعی، ۱۳۹۴: ۵۹۵)؛ «... از یاد نخواهم برد که هیچ پادشاهی شایسته فرمانروایی و در توانایی خویش بهروز و کامروا نیست، مگر به همان اندازه که خرد خویش را به کار می‌بندد و از آن فرمان می‌برد» (همان: ۵۳).

۶۵. صلح‌طلبی

از سیاست‌های حکومت‌داری در ماجراهای تلماک، «صلح‌طلبی» است. لذا مانتور به تلماک توصیه می‌کند که پادشاه باید با همسایگان به دادگری، میانه‌روی و نرم‌خویی رفتار

کند. چنین فرمانروایی به پیوندها و پیمان‌های خود وفادار خواهد ماند و اعتماد هم‌پیمانانش را جلب خواهد کرد. نرم‌خویی و نیک‌اندیشی او، آرامش و به‌دنبال آن، توسعه و آبادانی را در سرزمینش به ارمغان می‌آورد، ولی زیاده‌طلبی و برتری‌طلبی، جنگ و خونریزی و بیداد در پی خواهد داشت: «استوارترین بارو در پاسداری از حکومت، دادگری، نرم‌خویی، نیک‌اندیشی و دل‌آسودگی همسایگان تست. از اینکه هرگز دیده‌آز به زمین‌های آنان برندوخته‌ای و در اندیشه‌ی جنگ افکندن بر آنها نیستی» (همان: ۲۰۷).

فردوسی نیز در سیاست نرم‌خویی و صلح‌طلبی، با فنلون هم‌عقیده است و صلح و آشتی را بهتر از جنگ می‌داند:

سَرِ مایهٔ توست روشن‌خِردِ روانت همی از خِردِ برخوردار
ز جنگِ آشتی بی‌گمان بهتر است نگه کن که گاوت به چرم اندرست
(فردوسی، ۱۳۹۱، ج ۲: ۴۱۹)

کسی نیست بی‌آز و بی‌نام و ننگ همان آشتی بهتر آید ز جنگ
(همان)

۷-۵. میانه‌روی

میانه‌روی به معنی اعتدال و رعایت حدّ وسط در کارهاست. اعتدال، میانه‌روی یا حدّ وسط در هر کاری فضیلتی است پسندیده و گرایش به یک سو، بیرون شدن از تعادل است. انسان اگر به سوی سخت‌گیری رود، نابودی به بار می‌آورد و اگر بسیار به سوی آسان‌گیری رود، باز هم نابودی در پی دارد. در واقع «آدمی اگر به این خو بگیرد که در خواسته‌های خود میانه‌روی کند، خواهد توانست در این دنیا به خوشبختی نائل آید» (ماسه، ۱۳۵۰: ۳۰۳).

کلمهٔ اعتدال برگرفته از عدل است. کسی که اهل عدالت است، به افراط و تفریط گرایش ندارد؛ زیرا عدل به معنای «قرار دادن هر چیز در جای خود» است. اگر حاکمی

رویه اعتدال را در پیش نگیرد و رفتاری صالح نداشته باشد، گرایش او به فساد است؛ از این رو، پس از هر کار غیرمعتدلی، سخن از فساد در آن کار می‌رود:

چو داری به دست اندرون خواسته زر و سیم و اسپان آراسته
 هزینه چنان کن که بایدت کرد نباید فشانند و نباید فشرد
 خردمند کز دشمنان دور گشت تن دشمن او را چو مزدور گشت
 میانه‌گزینی، بمانی به جای نباشد جز از نیکیت رهنمای
 (فردوسی، ۱۳۹۱، ج ۵: ۲۳۱۴)

فنون از زبان مانتور میانه‌روی در فرماندهی را به شاهزاده تلماک می‌آموزد. به او یاد می‌دهد که برای آموزش میانه‌گزینی به مردم، ابتدا باید خود از زیاده‌روی برحذر باشد تا برای مردم سرزمینش نمونه‌ای عالی شناخته شود. میانه‌گزینی یعنی سادگی، اندک‌جویی و دوری از تجملاتی که پادشاه را از دیگر مردمان جدا کند: «من بیش از یک راه، برای آنکه مردم را از زیاده‌روی بازدارم و به میانه‌روی و اندک‌جویی خوی دهم، نمی‌شناسم. آن راه این است که تو خود، آنان را در این کردار پسندیده پیشوا و نمونه‌ای نیکو باشی. به‌ناگزیر، چونان فرمانروا می‌باید از والایی و شکوه برخوردار باشی، اما والایی و توانایی تو به بسندگی در نگاهبانان، و نیز در افسرانی بلندپایه که همواره تو را در میان گرفته‌اند، آشکار می‌شود. به جامه‌ای تُنک از پشم، به رنگ ارغوانی بسنده کن و خرسند باش. چنان کن که بزرگان و بلندپایگان حکومت، پس از تو جامه‌ای از همین پارچه در بر کنند و ناهمگونی تنها با رنگ جامه‌ها، و با طراز نازک از زر که بر کناره جامه‌ات دوخته خواهد شد، نشان داده شود» (فنون، ۱۳۹۰: ۲۴۶). وی همچنین می‌گوید: «زندگانی آنگاه که توأمان با اندک‌جویی، میانه‌روی و سادگی است و به دور از نگرانی‌ها و هوس‌های پرشور و آتشین، آنگاه که دارای سامان و آیین است و آکنده از تلاش و تکاپوی، تندی و توان جوانی را در اندام‌های مرد خردمند همچنان نگاه می‌دارد» (همان: ۲۴۶).

فردوسی نیز میانه‌روی را نشانه‌ای از عدالت و خداپرستی می‌داند:

میانه‌گزين در همه کار کرد به پیوستگی، هم به ننگ و نبرد
تو بادی و آبی سرشته به خاک فرامش مکن راه یزدان پاک
(فردوسی، ۱۳۹۳، ج ۵: ۲۳۳۳)

«میانه‌روی» دوری کردن از هر گونه افراط و تفریط در گفتار، کردار و اندیشه است. پندی گرانبها که لقمان به پسرش می‌دهد: «وَأُقْصِدْ فِي مَشِيكَ: و در راه رفتن خود میانه‌رو باش» (لقمان: ۱۹). فردوسی در آیین جنگیدن نیز به میانه‌روی اندرز می‌دهد:

گزافه مفرمای خون ریختن وگر جنگ را لشکر انگیختن
(فردوسی، ۱۳۹۳، ج ۵: ۲۴۵۵)

از دیگر اندرزهای خردمندان «پرهیز از عیب‌جویی، پرگویی و سخن‌چینی» است. میانه‌روی در گفتار، آدمی را از افتادن در اشتباه و خطا دور می‌دارد. فردوسی نصیحت‌های ارزنده‌ای درباره‌ی پرگویی دارد:

که بر انجمن مرد بسیارگوی بکاهد به گفتار خویش آبروی
(همان، ج ۴: ۲۰۴۳)

ماتور نیز به تلماک می‌گوید که پرگویی درباره‌ی خود، چقدر از تواضع به دور است: «بیاموز که از آنچه می‌تواند ستایش دیگران را بر تو برانگیزد، کوتاه و اندک، سخن در میان آوری» (فنون، ۱۳۹۰: ۸۰).

۸۵ پرهیز از آزمندی

آزمندی و طمع از نکوهیده‌ترین صفات اخلاقی هستند که در پند و اندرزهای حکیمانه و اخلاقی، به پرهیز از آن سفارش‌های زیادی شده است. در ادبیات حماسی، از آز و فزون‌خواهی به‌عنوان دو عامل رنج‌تن و جان‌یاد شده است که موجب می‌شود حتی پدر فرزندش را قربانی آزمندی‌های خویش سازد. فقط زمانی می‌توان به آرامش رسید که

از بیماری حرص و زیاده‌طلبی نجات یافت. آز کاری‌ترین تیرهای ترکش اهریمن است که روان آدمی را نشانه می‌گیرد و روح را هلاک می‌کند. ریاحی دربارهٔ نکوهش حرص و آز از نظر فردوسی نوشته است: «حرص، آز و رشک بردن به دیگران نیز که چون زالویی درون اجتماع وارد می‌شود و خون افراد را می‌مکد، مورد تنفر شدید حکیم ما بوده است؛ زیرا طمع است که باعث می‌شود افراد در چنگال غول‌آسای اهریمن گرفتار شده، رهایی از آن برایشان ممکن نباشد» (ریاحی، ۱۳۷۵: ۱۱۹).

در *شاهنامه*، بعضی از جنگ‌ها نیز به دلیل آز و فزون‌خواهی صورت گرفته است و شاهان آزمندی مانند سلم و تور به ایران هجوم آورده‌اند که نتیجهٔ این تهاجم، کشتن بی‌رحمانهٔ برادر خود (ایرج) بود. پس از مرگ منوچهر، نوذر به تخت پادشاهی می‌نشیند. او به کامرانی و خوشگذرانی می‌پردازد و در نتیجه، راه ظلم و بیداد پیشه می‌کند. به دنبال این بیدادگری، در کشور هرج و مرج و شورش به پا می‌شود: «خبر ضعف دستگاه حکومت و آزمندی شاه به گوش پشنگ، پدر افراسیاب می‌رسد و آتش انتقام‌کشی را در درون وجود او شعله‌ور می‌کند که کین سلم و تور را از ایرانیان بکشد» (رنجبر، ۱۳۶۳: ۵۹).

اما در ماجراهای *تلماک*، آسیب‌های مخرب پادشاهی در دو اصل زیر خلاصه می‌شود: «ای تلماک! فرا یاد آر که در فرمانروایی بر مردمان، دو آسیب زیان‌بار و ویرانگر هست که هرگز چاره‌ای بر آن دو نمی‌توان اندیشید: نخستین، چیرگی و اقتداری است نادرست و بیدادگرانه، همراه با تندگی و خونریزی در پادشاهان. دوم، زروزیوردوستی و شکوه برونی که رسم و راه‌ها را به تباهی می‌کشد» (فنلون، ۱۳۹۰: ۴۳۶).

فنلون زروزیوردوستی و حرص را برای پادشاهان، نوعی آسیب و بیماری چاره‌ناپذیر می‌انگارد و تجمل را زهری برای تمام مردم کشور می‌داند. وی آز را یک نابسامانی اجتماعی به شمار می‌آورد که رقابتی خانه‌خراب‌کن در بین طبقات اجتماع رواج می‌دهد: «آز و آرزوی به‌دست آوردن خواسته و دارایی، برای آنکه بتوانند پرخرجی و باددستی را

برتابند، پاک‌ترین جان‌ها را به تباهی می‌کشند. دیگر، سخن جز از توانگر شدن نیست. بینوایی، ننگ و رسوایی است. اگر دانشور در کار خود چیره‌دست، پارسا و پرهیزگار باشد، مردم را دانش بیاموزد، از پیکارها پیروز بازآید، میهن را از دشمنان برهاند، تمامی آز و نیاز خود را قربان سازد، اگر شایستگی‌های او را تجمل زروزیور فرا نبرده باشد، او را خوار می‌دارند و بی‌ارج می‌شمارند. آنان که خواسته و مالی ندارند، می‌خواهند دارا فرا چشم آیند، آن‌چنان با باددستی خرج می‌کنند که گویی توانگران‌اند. وام می‌ستانند، دیگران را می‌فریبند، از هزاران ترفند ناشایسته و نیرنگ بهره می‌جویند تا به توانگری دست یابند» (همان: ۴۳۷).

فنون همچون فردوسی، راه‌هایی از این بیماری اجتماعی را پادشاهی می‌داند که میانه‌رو و خود نمونه‌ای نیک برای مردمش باشد. می‌توان نتیجه گرفت که آز و طمع سرچشمه دشمنی‌ها و کینه‌هاست. بنابراین، پند و اندرزهای حکومتی در نکوهش آز و ستایش بخشش، اصلی مهم در پایداری فرماندهی هستند:

توانگر بُود هر که را آز نیست خنک آن کسی ک‌آزش انباز نیست
(فردوسی، ۱۳۹۳، ج ۸: ۲۳۷۵)

در مقابل زُفتی، فردوسی «بخشندگی» را نیکوترین صفتی می‌داند که انسان می‌تواند داشته باشد:

فریدون فرخ فرشته نبود ز مشک و ز عنبر سرشته نبود
به داد و دهش یافت آن نیکویی تو داد و دهش کن، فریدون تویی
(همان، ج ۱: ۷۰)

۹-۵. دوران‌دیش بودن

پادشاه خردمند «هشیار و دوران‌دیش» است. از دید فنون، پادشاه خردمند کسی است که دوران‌دیش و دلیر است و شجاعت رویارویی با خطرها را دارد و برای مقابله با آن‌ها

آماده است: «همواره به دوراندیشی، پیامدهای آنچه را که می‌خواهی بدان دست یازی، بنگر و بسنج. دهشت‌بارترین ناکامی‌ها و ناسازگاری‌های روزگار را پیش بین و بدان که دلیری راستین در آن است که تمام خطرها را در نظر گیری و هر زمان که بایسته باشد، آن‌ها را خوار داری و از آن‌ها پروا نکنی. آنکه نمی‌خواهد خطرها را ببیند، به بسندگی دلیری آن را ندارد که رویارویی با آن‌ها را به آرامی برتابد. آن کس که تمام خطرها را می‌بیند، از آن‌ها که می‌توان دوری گزید، دوری می‌گزیند و خطرهای دیگر را بی‌آنکه بجوشد و برانگیخته شود، بر خود می‌خرد، تنها کسی است که خردمند و بزرگوار است» (فنون، ۱۳۹۰: ۴۸۲).

همچنین، تعریف فردوسی از دلیری، «هشیار بودن» است:

دلیری ز هشیار بودن بُود دلاور سزای ستودن بُود

(فردوسی، ۱۳۹۳، ج ۴: ۲۰۰۳)

دلیری در آیین جنگیدن را نیز در ماجراهای تلماک به شیوه شاهنامه می‌توان مشاهده کرد: «هر بار که خطر کردند سودمند خواهد افتاد، به پیشباز سترگ‌ترین خطرها بشتاب. هر شاه اگر در پهنه‌های پیکار، بُردلانه از خطرها بپرهیزد، خود را بیش از آنکه هرگز به جنگ روی نیاورد، سرافکنده و شرمسار خواهد کرد. هرگز نمی‌شاید که فرمانبران از دلیری و سلحشوری فرمانده خویش در گمان افتند. اگر بر مردمان بایسته است که سردار یا پادشاه خویش را همواره پاس دارند و از خطرها برکنار، بایسته‌تر آن است که وی هرگز چنان رفتار نکند که آوازه‌ای گمان‌آمیز در رزم‌آوری و دلیری خویش درپراکند و در زبان‌ها افتد. همواره فرا یاد آر که فرمانده می‌باید، برای فرمانبران خویش، نمونه‌ای درخشان باشد» (فنون، ۱۳۹۰: ۲۳۷).

فردوسی در همین معنا می‌سراید:

به آغاز اگر کار خود ننگری به فرجام ناچار کیفر بری

(فردوسی، ۱۳۹۳، ج ۵: ۲۴۷۸)

چنین گفت با بچه جنگی پلنگ که ای پره‌نر بچه تیزچنگ
ندانسته در کار تندی مکن بیندیش و بنگرز سر تا به بُن
(همان، ج ۴: ۱۰۶۷)

یا از زبان رستم در پاسخ به نامه اسفندیار، او را چنین نصیحت کرده، به دوراندیشی و نگاه در آغاز امور دعوت می‌کند:

هر آن کس که دارد روانش خرد سر مایه کارها بنگرد
(همان، ج ۵: ۳۲۳)

در مقابل دلیری، بزدلی و در مقابل هوشیاری، تن‌آسانی است. پادشاهی که سست‌نهاد و تن‌آسان است، شجاعت روبه‌رو شدن با خطرها را ندارد و نمی‌داند چگونه در تنگناها به‌درستی رفتار کند. این کلام را از زبان تلماک می‌خوانیم که می‌گوید: «مانتور گهگاه به من می‌گفت که مردمان سست‌نهاد و تن‌آسان که تنها در اندیشه هوسناکی‌ها و کام‌جویی‌های خویشانند، در خطرها و تنگناها از توان و دلیری بایسته بی‌بهره می‌مانند» (فنون، ۱۳۹۰: ۸۴). حکیم فردوسی نیز می‌فرماید:

هر آن کس که بگریزد از کارکرد ازو دور شد نام و ننگ و نبرد
همان کاهلی مردم از بددلی است هم‌اواز با بددلی کاهلی است
(فردوسی، ۱۳۹۳، ج ۴: ۲۰۰۳)

در ماجراهای تلماک، تن‌آسانان شایسته مرگ هستند. وی می‌گوید: «بی‌باکی و تلاش پیگیر بر بزرگ‌ترین بندها و دشواری‌های بازدارنده چیره می‌شود؛ آنچنان که گویی برای آنان که می‌توانند در انجام کاری بیارند و رنج ببرند، هیچ کاری ناشدنی نیست. به همان سان، آنان که به آسودگی می‌آرمند و می‌پندارند که کارهای دشوار ناشدنی است، شایسته آن‌اند که یکباره بر آنان بتازند و از پای درآورندشان» (فنون، ۱۳۹۰: ۳۳۳).

در شاهنامه حکیم فردوسی نیز همین مضمون را می‌خوانیم:
 چو کاهل بُود مرد بُرنا به کار ازو سیر گردد دل روزگار
 (فردوسی، ۱۳۹۳، ج ۵: ۲۳۲۹)

۱۰-۵. پرهیز از رایزنی با چاپلوسان

از پندهای حکومتی در شاهنامه که بر آن تأکید شده، «پرهیز از رایزنی با بدکاران و چاپلوسان» است. از آنجا که آنان مردمانی فریبکارند، مشورت با آنها دستاوردی جز فریب و دروغ نخواهد داشت. پس فردوسی همواره به رایزنی با خردمندان توصیه کرده است و مشورت با وزیر عاقل، راهکاری خردمندانه است که به پادشاه گوشزد می‌کند:

مزن رای جز با خردمند مرد ز آیین شاهان پیشین مگرد
 (فردوسی، ۱۳۹۳، ج ۴: ۱۹۹۳)

از دید فنلون خطر بزرگی که پادشاهان را تهدید می‌کند، بازیچه دست این و آن شدن است: «پادشاهان چه مایه تیره‌روزند و در خطر آنکه بازیچه دست این و آن شوند! حتی در آن هنگام که دیگران در برابر آنان، چنان فرامی‌نمایند که از هراس بر خود می‌لرزند» (فنلون، ۱۳۹۰: ۲۶۹).

فنلون بر پادشاهان دل می‌سوزاند؛ چراکه در موقعیت‌هایی آنچنان سخت قرار دارند که هرکس بر آن است تا آنان را بفریبد و به جاه‌طلبی خود برسد. فنلون پادشاهی را که وزیرانی نیک دارد تا او را از خطا بازدارند، خوشبخت می‌داند و می‌گوید: «ای خوشا آن پادشاه که اندرزگرانی فرزانه‌اش از لغزش و خطا بازمی‌دارند! دوستی دانادل و وفادار، پادشاه را از لشکریان رزم‌آور پیروزمند پرسودتر است. اما دو بار خوشبخت است آن پادشاهی که بر بهروزی و شادکامی خویش آگاه است و می‌تواند اندرز رایزنان دانا را به کار بندد و از بهروزی خویش بهره جوید! زیرا گاه چنان پیش می‌آید که پادشاه مردان فرزانه و پرهیزگار را که از پارسایی‌شان پروا دارد، از خود می‌راند تا گوش به ژاژخیانی

ستایشگر بسپارد که به هیچ روی از خیانتشان نمی‌هراسد و نمی‌پرهیزد» (همان: ۲۳۵). حکیم فردوسی نیز هم‌آوا با فنلون، پادشاهی را که پند دانایان را به گوش نمی‌گیرد، نادان می‌خواند:

چنان دان که نادان‌ترین کس تویی اگر پند دانندگان نشنوی
(فردوسی، ۱۳۹۳، ج ۴: ۱۷۸۴)

۱۱-۵. نیک‌پیمانی و نیک‌عهدی

نیک‌پیمانی و نیک‌عهدی از مقوله‌های بنیادی و مهم در حکومت‌داری به‌شمار می‌رود که در شاهنامه و ماجراهای تلماک بدان توصیه شده است. پیمان‌شکنی، تباهی و ناسازگاری در پی خواهد داشت و اعتماد را که مهم‌ترین عامل دوستی است، سلب خواهد کرد. حکیم فردوسی می‌گوید:

سپهد کجا گشت پیمان‌شکن بخندد بر او نامدار انجمن
خرد گیر کارایش جان بُود نگهدار گفتار و پیمان بُود
هم آرایش تاج و گنج سپاه نماینده‌گردش هور و ماه
(همان، ج ۴: ۱۹۹۳)

فنلون نیز پیمان‌شکنی را هم‌ردیف صفاتی آورده که با تباهی همراه هستند؛ مانند جنگ، خونریزی، دروغ و نیرنگ. وی با مثالی که از مردم نیک سرزمین بتیک^۱ می‌آورد، نشان می‌دهد که آن‌ها به فکر سلطه‌جویی بر مردم دیگر سرزمین‌ها نیستند، بلکه به دنبال دوستی و صلح هستند.

در شاهنامه نیز اردشیر بهترین روش‌های دادگری و عدالت را در پادشاهی خود به کار گرفت که به همین دلیل به او لقب «نیکوکار» دادند. او در طول حکومت خود از کسی باج و خراج دریافت نکرد و همیشه خود را وقف کارهای مردم کرد و از همه مهم‌تر، به «عهد» و «پیمان» خود وفادار ماند و به برادرزاده خود که به سن قانونی رسیده بود، تاج و

تخت پدرش (شاپور ذوالاکتاف) را سپرد:

چو ده سال گیتی همی داشت راست
بخورد و ببخشد چندانک خواست
نجست از کسی باژ و ساو و خراج
همی رایگان داشت آن گاه و تاج
مر او را نکوکار از آن خواندند
که هرکس تن آسان ازو ماندند
چو شاپور گشت از در تاج و گاه
مر او را سپرد آن خجسته کلاه
نگشت آن دلاور ز پیمان خویش
به مردی نگه داشت سامان خویش
(همو، ۱۳۹۱، ج ۶: ۳۴۶)

فنون در ماجراهای تلماک به خواندگانش می آموزد که نباید نیرنگ را با نیرنگ پاسخ داد. او نیز به یکباره تاختن بر دشمن و پیمان شکستن را دور از پارسایی و خواست خدایان می داند. تلماک به سپاهیان که می خواستند در برابر نیرنگ یکی از همسایه های هم پیمان به شهر او شبیخون بزنند و با فریفتن دروازه بان، به کاخی که پُر از سلاح و جنگ افزار بود دست یابند، چنین نهیب می زند: «آیا بهتر نیست که بمیریم تا با چنین شیوه هایی پیروز شویم؟! آیا می باید نیرنگ را با نیرنگ برانیم و پاسخ دهیم» (فنون، ۱۳۹۰: ۳۹۳)!

۶. نتیجه گیری

در مقاله حاضر تلاش شده است تا پند و اندرزهای سیاسی و حکومتی در قالب آیین کشورداری و بر اساس رویکردی تطبیقی در دو متن حماسی شاهنامه و تلماک ارزیابی شود. در بررسی این متون متوجه شدیم که در اثر حماسی تلماک، شاهد همانندی های بسیاری در پند و اندرزهای سیاسی و حکومتی با شاهنامه هستیم؛ نظیر رعایت حال عامه مردم، نیک رفتاری پادشاهان با رعایا، دادگری و اجرای عدالت، حفظ مملکت و حراست از مرزها و نیز ویژگی های شخصیتی پادشاه همچون دوری جستن از ظلم و ستم، حسد و رشک، آز و طمع و

تلماک اثر فنون عمدتاً اثری در رده ادبیات حماسی تعلیمی به شمار می آید؛ به همین

سبب، بسیاری از آموزه‌های اخلاقی مانثور فرزانه به شاهزاده جوان (تلماک) را هم می‌توان جزو ادبیات تعلیمی به شمار آورد و هم به‌لحاظ سبک و مضمون جزو پند و اندرزهای سیاسی و حکومتی قرار داد.

با توجه به ارزیابی انجام‌شده در متن مقاله، می‌توان گفت که در هر دو اثر، پادشاه نمونه‌اعلای رفتارهای یک انسان با منش برتر است و فرمانروا، الگویی برای یک شخصیت عالی انسانی به شمار رفته است. از سویی، در تلماک، بیشتر تعالیم کشورداری پیرامون شخصیت واحد تلماک می‌چرخد و فنلون به‌عنوان نویسنده و مانثور به‌عنوان مشاور و مربی، همه آموزه‌های کشورداری را به تلماک تعلیم می‌دهند؛ در صورتی که در شاهنامه، کشورداری از زبان شخصیت‌های گوناگون و گاهی نیز از سوی خود شاعر بیان می‌شود. این شخصیت‌ها معمولاً شاعر یا پادشاهان پیشین هستند که آیین‌های کشورداری را به پادشاه پسین و جانشین او تعلیم می‌دهند. بنابراین، تعلیم لازمه حماسه در شاهنامه و تلماک است و در هر دو اثر، ضمن بیان حوادث حماسی، به تعلیم آیین‌های کشورداری می‌پردازند. افزون بر این، در تلماک بسیاری از تعالیم کشورداری در قالب گفت‌وگو بین شخصیت‌ها (مثل تلماک و مانثور) نمایان شده است؛ درحالی‌که این تعالیم در شاهنامه معمولاً در زبان شاهان و در برخی موارد وزاری چون بوزرجمهر در قالب نصیحت و پند و اندرز جلوه می‌کند و در واقع، باید‌ها و لازمه کشورداری است که در قالب نصیحت ذکر شده است و پادشاه باید رعایت کند، اما در تلماک به‌نوعی آرمان‌های حکومتی برای تلماک توضیح داده می‌شود. همچنین در شاهنامه، بسیاری از امور از جمله کشورداری، بر پایه «خرد» و «دین» پادشاه بنا نهاده شده است و پادشاه خردمند و دیندار، صفات دیگری از جمله مردم‌دوستی، دادگری و... را خواهد داشت و به‌عبارتی، اساس سیاست بر پایه فطرت انسانی استوار است؛ درحالی‌که در تلماک، اصولاً بحث دین در سیاست مطرح نیست، هرچند خردمندی پادشاه در حکومت و کشورداری شرط و راهگشاست.

علاوه بر این، دو اثر نامبرده در بسیاری از موضوعات ادبیات تعلیمی، خاصه در حوزه پند و اندرزهای سیاسی و حکومتی مشترک‌اند؛ عمل به این اندرزها در بهبود حکومت و رفاه ملت مؤثر است. علت این اشتراک را می‌توان در حوزه ادبیات تعلیمی، سروکار داشتن آموزه‌های تعلیمی با فطرت انسانی دانست؛ یعنی آثار تعلیمی به هر زبان که باشد، اشتراک‌هایی با هم خواهند داشت؛ چنان‌که در حوزه حماسی نیز این علت را می‌توان جست‌وجو کرد.

مقایسه شاهنامه و تلماک در آیین کشورداری		
شباهت‌ها	اختلاف‌ها	
	تلماک	شاهنامه
هر دو اثر حماسی و تعلیمی	تعالیم کشورداری بیشتر حول شخصیت تلماک است.	تعالیم کشورداری از سوی شخصیت‌های مختلف بیان می‌شود.
توجه ویژه به بیان آیین کشورداری و حکومت	اندرزها بیشتر از زبان فنلون بیان می‌شود.	بیشتر اندرزها از پادشاه پیشین برای پسین بیان می‌شود.
پادشاه نماد انسان برتر	تعالیم بیشتر به صورت گفت‌وگو ارائه شده است.	تعالیم به صورت اندرز از زبان پادشاه، وزیر یا پهلوان است.
هر دو تعلیم را لازمه پادشاه و حکومت می‌دانند.	بحث دین و سیاست نیست.	کشورداری بر پایه خرد و دین پادشاه است.
خردمندی پادشاه و دادگری اساس حکومت است.		

پی‌نوشت‌ها

1. Télémaque
2. Epic
3. Epic/ Poem
4. Fénelon
5. Mantor
6. Minerve
7. Crète

8. Bétique

منابع

۱. قرآن کریم (۱۳۷۶)، ترجمه محمد مهدی فولادوند، تهران: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی.
۲. ابن فارس، احمد (بی تا)، معجم مقاییس اللغة، تحقیق و تصحیح عبدالسلام محمد هارون، چ ۱، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
۳. ارورعی، جعفر (۱۳۸۸)، آیین کشورداری، رهبری و سیاست و سفیری در شاهنامه فردوسی، پایان نامه کارشناسی ارشد به راهنمایی محمد فولادی، قم: دانشگاه قم.
۴. جعفری قریه علی، حمید و زارعی مریم (۱۳۹۴)، «مقایسه تطبیقی رویکردهای اخلاقی قابوس نامه و تلماک»، هشتمین همایش پژوهش های زبان و ادبیات فارسی، ۵۷۹-۵۹۹.
۵. حمیدیان، سعید (۱۳۸۳)، درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی، تهران: ناهید.
۶. رنجبر، احمد (۱۳۶۳)، جاذبه های فکری فردوسی، تهران: امیرکبیر.
۷. ریاحی، محمدامین (۱۳۷۵)، فردوسی: زندگی، اندیشه و شعر او، تهران: طرح نو.
۸. زارعی، مریم (۱۳۹۱)، مقایسه تطبیقی رویکردهای اخلاقی قابوس نامه و تلماک. پایان نامه کارشناسی ارشد به راهنمایی حمید جعفری قریه علی، کرمان: دانشگاه ولی عصر (عج) رفسنجان.
۹. زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۴)، آشنایی با نقد ادبی، تهران: انتشارات سخن.
۱۰. زرین کوب، حمید (۱۳۵۳)، مجموعه سخنرانی های اولین و دومین هفته فردوسی، مشهد: دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی.
۱۱. سپهبدی، عیسی (۱۳۲۹)، تاریخ ادبیات فرانسه، تهران: چاپخانه دانشگاه تهران.
۱۲. شفیع کدکنی، محمدرضا (۱۳۷۲)، «انواع ادبی و شعر فارسی»، مجله رشد آموزش

- ادب فارسی، سال هشتم، شماره ۳۲، ۹-۴.
۱۳. شمیسا، سیروس (۱۳۸۱). انواع ادبی، تهران: فردوس.
۱۴. صفا، ذبیح‌الله (۱۳۶۹)، حماسه‌سرایی در ایران، چ ۵، تهران: امیرکبیر.
۱۵. فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۹۳)، شاهنامه، به‌کوشش سید محمد دبیر سیاقی، تهران: قطره.
۱۶. _____ (۱۳۹۱)، شاهنامه، به‌کوشش جلال خالقی مطلق، چ ۴، تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
۱۷. فنلون (۱۳۹۰)، تلماک، ترجمه میرجلال‌الدین کزازی، تهران: نشر مرکز.
۱۸. کاظمی‌پور، زهرا (۱۳۹۴)، «آیین کشورداری در گرشاسب‌نامه اسدی طوسی»، فصلنامه تخصصی تحلیل و نقد زبان و ادبیات فارسی، شماره ۲۴، ۱۳۷-۱۶۱.
۱۹. کویر، محمود (۱۳۹۰)، بر بال سیمرخ؛ جستارهایی درباره شاهنامه، بوخوم: کتاب آیدا.
۲۰. ماسه، هنری (۱۳۵۰)، فردوسی و حماسه ملی، ترجمه مهدی روشن‌ضمیر، دانشگاه تبریز: انتشارات کمیته استادان.
۲۱. یاحقی، محمدجعفر (۱۳۸۸)، از پاژ تا دروازه رزان: جستارهایی در زندگی و اندیشه فردوسی، تهران: سخن.
۲۲. _____ (۱۳۶۹)، بهین‌نامه باستان (خلاصه شاهنامه فردوسی)، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.